

... انسان کلمه ای الهی است. انسان درخت است. انسان گیاهی است که خدا با دست خودش در خاک هستی غرس کرده است... درختی ریشه در اعماق گرفته... شاخه بر افلاک گسترده، در تمامی آفاق میوه های آرمانی و اشراقی خودش را می دهد. این درخت بی نهایت استمرار دارد... ما با ادبیاتمان در جستجوی معنا هستیم و این معنای انسان چیز خیلی عظیمی است و ریشه در تمامی زمینه های اندیشه ما دارد. فرمود: **أترغم انک جرم ثقیل...** خدا دست انسان را می گیرد تا از تاریکی به گستره نور و هدایت ببرد و در همه آنات، رافت و مهر دارد... ذوق و استعداد و دانش و دریافت و حکمت و کلام و عرفان موسیقی و وقوف به ادبیات تأثیر بس مهم دارند. تمامی زمینه های خلق ادبیات، جامع الاطراف بودن نویسنده ای است که می تواند این شرایط اجتماعی را بسازد و از آن ماده های خام نهایت حسن استفاده را ببرد.

میثاق امیر فخر

به نقل از کیهان فرهنگی، بهمن ۱۳۷۱، ش ۹۳، صص ۸-۱۲۶

■ عده ای معتقدند که پس از انقلاب نسل جدیدی از نویسندگان مذهبی شکل گرفته اند. نظر جنابعالی در این باره چیست و تحلیل تان را از حرکت این نسل بیان بفرمایید.

□ برای پاسخ به این پرسش، باید مطالبی را به گونه ای گذرا و مقدمه وار بیان کنم. بی شک انقلاب موجب شد که گروهی از نویسندگان معتقد به مبانی ایمانی توانستند آثارشان را نشر و اشاعه دهند. برای نمونه، «انجیر و زیتون» حاصل کار یکی دو سال قبل از انقلاب من است. ولی از آنجا که این اثر تصویر زندگی مردم فلسطین بود، من نه امید این را داشتم که در رژیم گذشته به چاپش برسانم و نه این کار را کردم. اثر، گوشه ای افتاده بود و خاک می خورد. تا اینکه انقلاب شد و به چاپش رساندم و اتفاقاً به دلیل اینکه هرگز امیدان را نداشتم که روزی به صحنه در آید. فقط آن را به گونه نمایشنامه ای برای خواندن و نه اجرا نوشتم... باری، این شکل گرفتن نسل جدیدی از

نویسندگان که شرایط پس از انقلاب موجب آن شد تا حدودی سخن درستی است اما پاسخ بقیه پرسش مشکل است. به دلیل اینکه به زعم من، تعبیر نویسندگان مذهبی تعبیر جامع و مانعی نیست... حتی اگر نگوییم نویسندگان مذهبی پس از انقلاب نیز در فکر و نظر و اثر با یکدیگر فرقه های کلی و اساسی دارند، باز هم من خود را نویسنده مذهبی نمی دانم؛ یعنی مذهبی به آن تفسیر که امروزه آقایانی در قم و یامشهد نشسته اند و آثار خاص مذهبی می نویسند؛ زیرا نگاه ما به مذهب با نگاه آنان فرقه های کلی دارد؛ به همین دلیل عمیق و قابل سنجش، که آنان سیره و فقه و اصول و کلام و حدیث و درایه و غیره می نویسند و ما رمان می نویسیم... چطور بگوییم؟ این برچسب «نویسنده مذهبی» موجب می شود که ما را به گونه ای قالبی و محدود به حدود تفکر، اندیشه و

نحوه ارائه اندیشه های رایج و تبلیغی محض و بر افق سلاقی، سیامت، ذوق و نگرش رایج آقایان منتسب سازند، در حالی که من به هیچ تعبیر نویسنده ای در آن افق اندیشه و سلاقی نیستم. بهتر است بگویید نویسندگان ایران جدید که بر اساس اندیشه های متعالی توحیدی و نوع نگاه هنرمندانه به مبانی ایمان، قرآن، عرفان و عشق به عدالت اجتماعی و در بستر نظر، تأملات و تأویلات جامعه شناختی علمی قلم می زنند. بله به این تعبیر ما افتخار داریم که نویسندگانی وابسته به حوزه اندیشه مسئولانه الهی و ادبیات قرآنی باشیم و نگاه نوین و نظر جدید هنرمندانه ای را که بر مبنای آن، نوعی ادبیات تفسیر گرانه از هستی ارائه می کنیم، به مردم جامعه خویش عرضه نماییم...

■ از میان نویسندگان ایرانی و خارجی کدامیک موردپسند و الهام بخش شما در خلق آثارتان بوده اند؟

□ من داستایفسکی، لئون تولستوی، رومان رولان، چخوف، شکسپیر، ولتر، سارتر، کاموشولوخوف، آکس تولستوی، آنتول فرانس، استاندال و بسیاری نویسندگان دیگر را که اینجانبام تمامی شان را نمی توانم ذکر کنم، دوست دارم و آثارشان را می پسندم... در واقع به آثار کلاسیک جهانی عشق می ورزم و برای آنها ارزش بسیار قائلم و به هیچ وجه آثار جویس، فاکلتر، بکت، و اینگونه نویسندگان را دوست ندارم، اما همینجا نیز توضیح بدهم وقتی آن نامها را عنوان می کنم به این مفهوم نیست که تمامی آثارشان را بی قید و شرط می پسندم و آثار ممتازی می دانم. برای مثال، من ابله داستایفسکی را اثری خام و در بسیاری مواضع زیاده گوئی محض و مرگ ایوان ایلیچ را داستانی نسبتاً خوب و معمولی می بینم.

همچنین وقتی از رومن رولان و یا سارتر سخن می گویم، تمامی آثارشان منظوم نیست.

باری این نویسندگان و نیز بسیاری دیگر از نویسندگان دیگر با مجموعه آثارشان همیشه مورد نظر من بوده اند. در میان نویسندگان ایرانی، در مجموعه آثار جلال آل احمد، پاره ای از داستانهای کوتاه و پاره ای از مقالاتش را می پسندم. همچنین قدرت و هنر نویسندگی هدایت را در **بوف کور** و سه قطره خون تحسین کرده ام، ضمن اینکه به لحاظ محتوایی گاه بن مایه اندیشه هایش را نپسندیده ام، اما معتقدم برترین چهره ای که در ادب و هنر و جامعه شناسی ما، به گونه ای اعجاز آمیز پدید آمد و همچون خورشید تابان تا قرنهای بعد خواهد درخشید شریعتی بوده است. همچنین معتقدم براهنی مایه و قدرت نویسندگی دارد و رمان **آواز کشتگان** او را پسندیدم. اما **رازهای سرزمین من** را نپسندیدم و در کل اثر، جز صد صفحه آن چیز ممتازی نیافتم.

باری آنچه که به راستی الهام بخش آثار من است تأثیر ژرف و عمیق قرآن، مسائل نظری، کلام و فلسفه و فرهنگ کلاسیک حکیمان، عارفان و شاعران خودمان بوده است.

■ آیا شما در زمینه ترجمه هم کاری انجام داده اید؟ از چه زبانی و در چه موضوعاتی؟

□ مجموعه داستانهای کوتاهی از زبان انگلیسی به نام **ققنوس** که چهارده داستان از نویسندگان بزرگ عالم است که به چاپ رسیده است، و همچنین یکی دو مجموعه داستان کوتاه دیگر از نویسندگان دیگر که آنها را به چاپ نرسانده ام؛ یعنی به این نتیجه رسیدم که یک نویسنده بهتر است به جای ترجمه، بنویسد. اما ترجمه تفسیر و تحشیه «کشف الاسرار» که ده جلد

حضور خلوت انفس...

گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رئیس هیئت مدیره: دکتر علی محمد علی

است فرق می کرد. این کار از عربی ترجمه شده است و به لحاظ محتوایی متنی ارجمند است. این ترجمه ها با تحشیه و غیره، بالغ بر سه - چهار هزار صفحه می شوند که مدتهاست تحویل ناشر داده ام.

■ **رمان «فجر اسلام»** از جمله اولین رمانهایی است که در زمینه زندگی پیامبر نوشته شده است. برای نوشتن این اثر از چه منابعی استفاده کرده اید و چرا منابع مورد استفاده را نام نبرده اید؟

□ برای این کار به متون سیره، سیره های ابن هشام، حلی، کامل ابن اثیر و سایر کتب دیگر از جمله تاریخ، تفسیر، رجال، حدیث و دیگر منابع مراجعه کردم. اما چون مرادم پرداختن رمان بود. در رمان ذکر منابع مورد استفاده را ضروری نمی دیدم.

■ **جلد اول رمان فجر اسلام** در سال ۶۱ به چاپ رسید و وعده داده شد که این رمان در پنج جلد ادامه خواهد یافت، چرا بعد از گذشت دوازده سال مجلدات بعدی این رمان منتشر نشد و اگر کار را در دست دارید در چه مرحله ای است و احتمال می دهید به چند صفحه برسد؟

□ جواب این پرسش را از مسئولان و متولیان فرهنگی کشور باید بپرسید، زیرا در تمام این مدت سالهای ۶۱ تا ۷۳ که در آنیم، حتی دو صفحه در تمامی جراید و روزنامه ها و نشریات گونه گونه این کشور درباره این اثر - که از افتخارات قلمی من در حوزه رمان تاریخی است نوشته و به مردم معرفی شد. نقد بسیار موجب منتظر قاتم سالهای بسیار پس از شهادتش به چاپ رسید. با هزاران تأسف فروش کتاب بسیار کند بود و حتی وزارت فرهنگ و ارشاد، کتاب را برای کتابخانه ها نخرید. در نتیجه من به این موقف ناخواسته

رسیدم که کار را متوقف کنم و به آثار دیگری بپردازم و ارزشهای ایمانی ای را که بدانها معتقدم، در قالب آثار دیگری همچون رمان و داستان عرضه بدارم. اینک پس از سالیان دراز وقفه و پس از آنکه مردم را با نوع تفکر و قلم خود آشنا کردم به آن پرداخته ام و تنها اثری که در دست دارم و تمامی اوقاتم را بدان می پردازم زندگی پیامبر است: **فجر اسلام** (کتاب اول) **قلمروهای بعثت** (کتاب دوم) **از بعثت تا معراج** (کتاب سوم) **اقلیم های هجرت** (کتاب چهارم) **جنگ و سلم** (کتاب پنجم) **آغاز پایان** (کتاب ششم). بیشترین مجلدات این مجموعه تا انتهای **از بعثت تا معراج** نوشته شده است و امیدوارم که اگر خدا بخواهد و عمری باقی بماند بقیه آن تا اواسط سال ۷۵ آماده شود. این اثر مجموعه ای حدود سه هزار صفحه خواهد بود.

■ **به فجر اسلام** عنوان رمان داده شده است ولی در بخشهایی از این اثر به جای پرداخت داستانی زندگی پیامبر، خواننده با تحلیل، تاریخ و حتی نوعی برداشت مقاله گونه روبه رو می شود. نظرتان در این مورد چیست؟

□ بله. این پرسش ارزشمندی است، چرا که من در نوشتن زندگی پیامبر به گونه رمانی غنایی، دچار مشکلات، نرس و تکریدها و سردرگمی های بسیار بوده و هستم. از یک سو می دانید کسانی که درباره پیامبر نوشته اند و سیره ها و تاریخ زندگی پیامبر را رقم زده اند، گویی همه از روی دست هم نوشته اند. سیره ها همه به هم شبیه اند و بیش از هزار سال می گذرد که تعداد صفحات آنها نیز اغلب کم و بیش به هم نزدیک است، اغلب روایات و زاویه دید آنها قاریخ گونه، خشک، تکراری و یکسان است و چیز نوی را در بر ندارد و پاسخگوی ذوق نسل جوان و مشتاقان

زندگانی پیامبر بزرگ ما نیست. اما دلیل اینکه عنوان رمان را برای این کار برگزیدم، انتخاب نوعی زاویه دید و نگرشی نوین و اختیار قلمی جدید و متناسب با شئون عظیم فقه اسلام و نیز مبتنی بر توقع فرهیختگان آشنا با ادبیات جهانی مان بود. مدتها به این نتیجه رسیده بودم که باید زندگی پیامبر را به نحوی عرضه کرد که خواننده اندیشمند در متن واقعه تاریخی قصه آن زمان قرار گیرد و نویسنده به گونه ای متعهد و مسئولانه و هنرمندانه به پرداخت آنچه که تاریخ به جهانی از نگاشتن آن ناتوان و خاموش مانده است، بکوشد. اما مشکل به همین انتخاب قلم شیوا، پرداختهای غنایی و عظیم و نوع نگرش داستان سرایانه و هنر تصویرگرانه تأثیر انگیز منتهی نمی شود. شما می دانید که ما در نوشتن زندگی پیامبر تعهدی عمیق و مسئولانه داریم که هرگز از چهارچوب واقعیت گامی پس و پیش برنداریم و در تمام مدت قلم زدن به تاریخ، حوادث آن و حقایقش وفادار محض بمانیم. منظورم این است که در یک رمان صرف نویسنده هرچه را که در در نظر دارد می تواند آزادانه و بی هیچ محدودیتی بنویسد و هر شخصیت، حادثه، گفت و گو و رخدادی را بر اساس ذوق و سلیقه و دریافت و نظر خود قلم بزند، اما آیا ما درباره زندگی پیامبر که وجود متبارک او مقدس ترین چهره بشری و عظیم ترین واقعه آفرینش تمامی هستی است و او کلمه اول و نور اول و فیض اول و عقل اولین است و به تنهایی از تمامی کائنات الهی برتر و ارجمندتر است نیز چنین اجازه ای داریم؟ بدین لحاظ بود که من در همین رمان که اثری غنایی است، از تاریخ و تحلیل تاریخی فرو گذار نکردم و ضمن اینکه اثر خود را بر بستر رمان پیش می بردم، آنجا که ایجاب می کرد از تحلیل و تعلیل حتی مقاله وار اثر

نیز صرف نظر نکردم و متن مسئولیت انگیز و پرملکات واقعه ای عظیم را فدای سبک واحد نمودم. بخصوص در مجلدات بعدی اثر حتی در پاره ای از جاها باورقی تاریخی و تحلیلی دادم و کوشیدم تا اثرم را ضمن آنکه زبانی شیوا و امروزی داشته باشد، بر محور کلام و روایت و رجال و تفسیر و تواریخ معتبر پیش ببرم.

■ **نثر داستانیان نثری است فنی، غنی، محکم و متناسب با موضوع محوری ای که در کارهایشان مطرح می کنید، با این وجود در بعضی از آثارتان و در بعضی از بخشهای همان آثار نثر شما نثری قدیمی می نماید که چندان با سلیقه خواننده امروزی نمی خوانند. بگویید نثر داستانی از دیدگاه شما چه ویژگیهایی باید داشته باشد و چه تفاوتهایی بین نثر داستانی و نثرهای ادبی دیگر می بینید؟**

□ می دانید که هر اثر داستانی نثر خاص همان اثر را می طلبد و یک نویسنده در تمامی آثارش نمی تواند سبک و نثر واحدی را برگزیند. فرض کنید شما می خواهید **سلامان و اہمال و یا حی بن یقظان** این سینا را به گونه رمانی روانشناسانه، عارفانه، عاشقانه و اجتماعی، به

شهره شگانه علوم انسانی و مطالعات
رمانی جامع علوم انسانی



قلمی جدید بازنویسی کنید، اگر در جاهایی از این قصه، نثری قدیمی و الگویی کهن و چونان ابن سینا - از همان گونه که در «اشارت» دارد برگزینید، حتماً آگاهانه این کار را کرده‌اید و متناسب با دید کلی‌ای که از پیش برای قصه انتخاب کرده‌اید بوده است و نشان داده‌اید که در بستر آن تأویل و نظر پیش رفته‌اید. من در **فجر اسلام** و یا بخشهایی کوتاه از رمانهای دیگرم چنین کاری را کرده‌ام، ادعا ندارم که کارم درست و اساسی است اما هر چه هست اغلب آگاهانه بوده است...

اما نثر داستانی خوب، باید محکم، غنی، فنی، جذاب، برانگیزاننده و سخت تأثیرگذار باشد. به گونه‌ای که خواننده فرهیخته و کارشناس در میان کتابهای متفاوت نویسندگان، سبک و نثر واحد نویسنده مورد نظر خود را بفهمد و بشناسد و امضای جوهری نویسنده را در فصل فصل آثارش دریابد و کتابهایش را حتی اگر عناوین و نام نویسنده را از او پنهان دارند به جهت نثر و نیز غنای اندیشه آن نثر دریابد و بفهمد. اگر کتابی اینچنین پدید آمد و با این ویژگی نثر و زبان پرداخته شد، قطعاً بدانید که کتابی برای یک بار خواندن نیست و خواننده بارها و بارها آن را خواهد خواند، خواندن آن را رویدادی مهم در زندگی خود تلقی خواهد کرد، کتاب را به این و آن معرفی خواهد کرد و با آن برخوردی مسئولانه خواهد داشت.

■ یکی از ویژگیهای آثار شما توصیفهای درونی است که برای پرداخت شخصیتها لازم به نظر می‌رسد و به داستان کشش و حالت غنایی می‌دهد، اما گاهی این توصیفها طولانی است و باعث حجیم شدن اثر و در نتیجه کسالت خواننده می‌شود. آیا آوردن این نوع توصیفها را ضروری می‌بینید؟

□ انتقاد خوبی کردید. بله این توصیفهای طولانی و اطابها از بدترین و نازدودنی‌ترین جنبه‌های ضعف و نقص ما هستند و تقریباً می‌شود گفت که به هیچ وجه چاره و مداوایی هم ندارند.

کلی تر بگویم، محال است شما بتوانید اثری هزار صفحه‌ای بنویسید که صد صفحه آن حشو و زاید نباشد. سعدی که از فصیح‌ترین شاعران این دیار است، خود آنچنان در آثار گونه‌گونش دچار این زواید گویی است که برای تبرئه خویش، این بیت، **اعجاز آسا و فصل الخطاب را بیان داشته است:** «بباگر حریر است و گر پرنیان / سرانجام حشوش بود در میان». تو گویی چنین می‌نماید که ستون فقرات نامرئی هر اثر توصیفی و هنری همین زواید گویی و توصیفهای گاه خسته کننده و ملال آور است. به من بگویید **جنگ و صلح** تولستوی که دو هزار صفحه است، آیا سیصد چهار صد صفحه آن حشو و زواید و ابله داستانیست یا آن بیهوده گویی نیست؟ و نیز **برادران کارامازوف** او که به زعم من قویترین کار اوست، اگر رمانی هزار صفحه‌ای است آیا سیصد صفحه آن - یعنی بخشهایی بسیار از جلد دوم آن - کسالت بار و زاید نیست؟ و نیز بخشهایی

از جان شیفته رومن رولان و بینوایان هوگو، دن آرام شورلخف و ... تمامی آثار طبع و اندیشه بشری چنین نیستند؟

آری ما انسانیم و در محدوده همین نقایص و ناتوانیها قلم می‌زنیم و نمی‌توانیم اثری کامل و بی نقص بیافرینیم، و اگر شما به من روشی می‌آموزید که بتوانم بر این نقیصه خود فایز آیم به راستی سپاسگزارتان می‌شدم. اما به شما بگویم؛ خود شما هم که بی شک پیش از من در مباحث نظری آگاهی دارید، اگر قلم به دست بگیرید و بخواهید رمانی بنویسید، در محدوده عمل، نمی‌توانید اثری بی نقص و کامل بیافرینید و بخصوص از حشو و زواید پرهیز کنید. من تاکنون رمانی کلاسیک و واجد چنین امتیازی ندیده‌ام، اگر شما می‌شناسید به من هم معرفی کنید.

نیز برای توضیح بیشتر سخنی بگویم و بگذرم؛ از یکی از بزرگان عالم و عالمان اهل ادب می‌پرسند دلیل تان بر اعجاز قرآن چیست و چرا این کتاب را برتر از هر کتابی در این جهان می‌شمردید؟ ایشان پاسخی می‌گویند بس شگفت‌انگیز، واقع بینانه و دربردارنده تمامی وجوه امتیازات هنری و حکیمانه. می‌گویند: هر کتابی را که ما می‌نویسیم و یا می‌خوانیم، چون زاینده طبع بشری است پس از مدتی آن را کسالت بار، مکرر، غلط و ملال آمیز می‌یابیم. در حالی که در قرآن هرگز چنین نیست و ما با هر بار خواندن آن به رگه‌هایی عظیمتر از طراوت، بهجت، زیبایی، صدق و بدایع هنری و کلامی شگفت و اعجازهای حکیمانه رو به رو می‌شویم و اگر هزاران بار آن را بخوانیم، هر بار پیش از پیش از آن لذت می‌بریم و معانی لطیفتر و نکته‌های عظیم تر در آن می‌یابیم؛ که به راستی چه پاسخ مستدل و مغزنی داده‌است!

■ در آثار شما گاه داستان با طول و تفصیل بیان می‌شود و گاه نه. یعنی ضرباهنگ روایت شدت گرفته و داستان تنها روایت می‌شود. دلیل این اجمال و تفصیل چیست؟

□ شما با این تحلیل موجز خود به پرسش من پاسخ داده‌اید. به من بگویید داستان، جز اجمال و تفصیل چیست؟ منتهی تفصیل، بیشترین بخش آن را در بر می‌گیرد و اجمال به عالم قصیده و غزل، یعنی شعر تعلق دارد. بازی، هر بخشی از داستان، همچون قطعه‌هایی موسیقایی به ضرباهنگ خاص خود نیاز دارد. اما باید دانست نسبت آن تفصیل و اجمال با آنچه که فی‌المثل در شعر می‌گذرد تفاوت کلی دارد. تفصیل و اجمال رمان به جوهره قصه و حالت روایی اثر بستگی دارد و به هیچ روی نمی‌توان برای آن از پیش اندازه و محدوده‌ای خاص تعیین کرد. دلیل اجمال و تفصیل با خود داستان و در درون آن به وجود می‌آید و شکل می‌گیرد، و نویسنده جایگاه آن را در نوعی شهود باطنی و درک تجربی و نظری درونی که غیر قابل انتقال نیز هست، در خود می‌یابد.

■ شما از معدود نویسندگان این دیار هستید که از اطلاعات علمی و فلسفی بالایی برخوردارید و



این امر در زمانه‌ای که نویسندگان ما دچار فقر دانش و تحلیل قوی هستند امتیازی ارجمند و ویژه محسوب می‌شود، با این وجود به نظر می‌رسد که گاه در استفاده از برخی عناصر ویژه داستانی سهل‌انگاری می‌کنید. آیا فکر نمی‌کنید که آن دانش وافر در یک داستان قوی و کمال یافته بهتر می‌تواند بروز و ظهور کند؟

□ آنچه درباره اطلاعات من بیان داشتید نظر لطف شماست. اما آیا فکر نمی‌کنید این نحوه نگرش و رفض و انکار بعضی از عناصر داستانی به جهت همان اطلاعات فنی و احتمالاً لازمه آن باشد؟ برای مثال، داستان من داستان عشق و اندیشه است. اما به آن گونه که خود آن را می‌بینم. من از عصر داستانی تا آنجا که الزام داشته باشم به نحو احسن استفاده می‌کنم اما گهگاه و فقط در پاره‌ای جاها - در متن داستان، قالب داستانی را نه انسان که خواننده از آن تصور شود می‌شکنم و زبان و بیانی دیگر می‌گزینم تا خواننده دریابد که قصه محض نمی‌خواند. این نحوه عمل و نگرش به جهت آن است که اتفاقاً به پاره‌ای از عناصر ویژه داستانی و قالبهای رایج آن اعتقاد چندانی ندارم.

اما بگذارید نمونه‌ای نیز بدهم؛ جخوف یکی از بهترین نویسندگان عالم است. از بهترین نمایشنامه‌نویسان و نیز نویسندگان داستانهای کوتاه است. نوعی نگاه واقعگرایانه و سخت همرمندان در کارهای برجسته و نه همه داستانهای کوتاهش به امور دارد. او از عناصر داستانی به نحوی مطلوب استفاده برده است، اما اگر او می‌خواست همان عناصر داستانی را در یک رمان در دستور کار خود داشته باشد - با این سبک و دید موجودی که دارد - رمان نویس ممتازی نمی‌توانست باشد، کما اینکه رمانی هم نوشت. منظورم این است که هر اثر به لحاظ اندیشگی و ساختار، به عناصر ویژه داستانی خاص خود نیاز دارد و هر اثر باز به لحاظ ساختاری و منطق ویژه خود بعضی از عناصر داستانی را طرد می‌کند. باری، به تعداد هر داستانی، منطق خاص داستانی وجود دارد که بعدها همان داستانها، الگوهای مناسب عناصر داستانی خواهند شد.

■ آیا آشنایی شما با موسیقی و درک این عالم هنری در داستان نویسی شما تأثیری داشته است؟ چه نوع همخوانی بی بین این دو نوع بیان هنری می بینید؟

□ اولین تأثیر موسیقی در هر زندگی آفرینشگرانه ای، القای نوعی نظم و قانونمندی می تواند بود. فرض کنیم شما می خواهید موسیقیدان و نوازنده ای بزرگ شوید و از سازی همچون ویلن و یا تار، صداهای خوش و نغمات موزون بیرون آورید. قدر مسلم، چنین مطلوبی جز پس از بیست-سی سال ممارست و تلاش مجدانه و شبانه روزی به دست نخواهد آمد. چگونه است که برای به صدا درآوردن سازی که از تکه ای چوب و چند سیم و ده-بیست پرده فراهم آمده، سالهای آزرگار صرف وقت و اندیشه خواهید کرد و برای به طنین درآوردن تارهای ظریف روح و پژواک اعماق درون، قانونی خلاف این را می جویند و می خواهید سر ماه نویسنده شوید؟ اولین درس موسیقی به من، این بود که هیچکس جز با ممارست و تعلیم ممتد و شبانه روزی نمی تواند نویسنده شود و محال است کسی ناگاه از جایی درآید، قلم به دست گیرد و بی پشتوانه فکر و حس و تجربه و علم و شهود بخواند دلها به مدد قصه پردازی صرف در جان و دلها رسوخ کند. اما علاوه بر اینها، موسیقی به جان، غنا و چندگونگی می دهد و به آدمی می آموزد که نحوه ها و لحنهای بیانی خود را متناسب با مقامی که می سراید تغییر دهد. باری، دقیقاً چنین ویژگی ای در ادبیات داستانی نیز حاکم است. وانگهی، موسیقی اگر با ادبیات آمیخته شود، به تلطیف روح و حس می انجامد و بزرگترین همخوانی میان این دو نوع بیان هنری، در این است که ماده و مابه هر یک از موسیقی و شعر و ادبیات نوعی مفاهیم انتزاعی، تجربیدی و خیالی است که احتمالاً در جهان عینتها مشابه و همگونه هایی ندارند.

■ آیا جز سازهای تخصصی تان با سازهای دیگر نیز آشنایی دارید و در زمینه موسیقی چیزی نوشته اید؟

□ بله. علی الاصول با سازهای زهی آشنایی دارم و چند سالی را نیز ویلن کار کرده ام. اما چنانکه گفتم امروزه به جهت مشغله های نوشتن، فقط به سازهای تخصصی خود می پردازم و حتی گاه می شود که چندین روز پیاپی به موسیقی نمی پردازم. اما در مورد تالیف موسیقی، بله، قطعات، پیش درآمد و ضربی های مختصری نوشته ام. همچنین می دانید که ما ردیفهای معتبر و خوبی داریم. ردیف میرزا عبداللّه و نیز کاملتر و جامعتر از او، ردیف میرزا حسینقلی که گردآوری موسی معروفی است و به روایت هفت تن از بزرگترین استوانه های موسیقی مقامی کشورمان است و تمامی گوشه های معتبر و ارزشمند در این ردیف ضبط و گردآوری شده است. منتهی این ردیفها هر چند به لحاظ اسنادی از بهترین آثار موجودند اما به لحاظ اجرایی، بعضی از گوشه های آن تکراری و در نتیجه ملال انگیز

می نماید و موجب سردرگمی هنرجویان می شود. من به نوعی گزینش اتصالی و تلفیقی در مورد این ردیفها پرداختم و در هر هفت دستگاه به نوعی به گزینی دست یازیدم تا حالت کلی ردیف گونه ای آثار، بدون اطناب و تکرار اما با حفظ همان جوهره غنایی موسیقی حفظ شود. نتهای دستنویس این کار را که بالغ بر سیصد صفحه می شود نوشته ام و حاضر دارم و امیدوارم روزی به چاپشان برسانم.

■ چرا در زمینه فیلمنامه کاری نمی کنید و به سینمای کشور عنایتی ندارید؟

□ من فیلمنامه هایی نیز نوشته ام. اما متأسفانه به جهت جو ابثدال و مسائل دیگری که اغلب در سینمای کشور رایج است چندان امیدی بدان ندارم. نمونه ای بدهم؛ سالها پیش آقای تورج منصوری سراغ من آمد و همکاری مرا برای نوشتن فیلمنامه خواست. او ضمن آنکه فیلمبردار نمونه ای است از اطلاعات نظری و اجرایی ممتازی نیز در زمینه سینما برخوردار است. برایش چیزهایی نوشتم و سرانجام فیلمنامه «بازیچه» را. اما گویی عملاً اقسوهای اجرایی کشور، از او که می توانست کارگردان خوبی باشد نیز چهره ای گیشه پرداز ساخت و از فیلمنامه من فیلمی پرداخت که به هیچ وجه اثر اندیشه من نبود. از او خواسته بودم که اگر در فیلمنامه دست می برند هرگز آن را به نام من اکران نکنند. از او در شگفت شدم که چگونه چنان چیزی را به نام من درآورد.

باری، من به حکم دوستی و سابقه مودت هیچ اعتراضی به او نکردم و هم اکنون نیز ادعا ندارم که کار او بد و یا نامطلوب است و کار من بهتر؛ فقط می گویم چنان چیزی اثر اندیشه من نبود و نمی دانم چرا چنان چیزی را به نام من درآورد؟ باری، ما در سینما با چنین مسائل و مشکلاتی روبرو هستیم و من با این اوضاع امیدم به فلاح و رستگاری نظری سینما ندارم.

■ شما در میان فلسفه های رایج، دلمشغولی خاصی به فلسفه اشراق دارید. به گونه ای که گفتید در صورت فرصت، وقت و امکان دوست دارید نزد دکتر ایشان را در همین خصوص بنویسید. بفرمایید با توجه به این معنا که در این باره کارهای متفاوتی ارائه کرده اید و بخصوص کتاب وجوه تمایز فلسفه اشراق و مشاء را زیر چاپ دارید، چرا نسبت به این فلسفه این همه دلبستگی دارید؟

□ ریموند روایه، برترین فیزیکدان و کیهان شناس ریاضی بزرگ معاصر گفته است: «مغز آدمی با آن همه عظمتی که در درک و گیرندگی دارد، به گونه ای که امواج آن می تواند در لحظه ای قدرت و مسیر کهکشانی نورانی ابدی را در تجارب و دریافتهای خود منعکس کند، شاعر و آگاه مسائل خود نیست، بلکه در پس پشت مغز، روح است که در می یابد و اشعار و آگاهی به هستی دارد...» وی همچنین می افزاید: «اگر روزی کاشف به عمل آید که عدد سلولهای مغز آدمی به تعداد کهکشانیهای جهان هستی و روابط آنهاست و هیچ یک از دیگری کم و بیشی ندارند و

فقط بر حسب مکان و زمان و تحولات و شدت و ضعف انرژی تغییر شکل می یابند، چه انقلابی در دانش بشری و شناخت جهان روی می دهد!» این تئوری مبتنی بر فیزیک را با فلسفه نوریه شیخ اشراق هماهنگ کنید و تطبیق دهید. نه از نظر گاه من، بلکه کسی که به دو ساحت فیزیک و فلسفه اشراق و شناخت عمیق دارد. تا ببینید چه عظمت و ارجمندی ای در فلسفه نوریه اشراق. که ما در آغاز راه شناخت آن هستیم و به زعم من فلسفه نوین جهان هستی است. وجود دارد.

■ با توجه به اینکه شما در زمینه فلسفه تحصیل کرده اید، بگویند تا چه اندازه مفاهیم و اندیشه های فلسفی را در رمانها و داستانهایتان به کار می برید و فکر می کنید آیا تحصیل در این زمینه موجب شده تا به داستانهای تفکری بیندیشید؟ البته در داستان **فلسوفها**، شما بیشتر به خواننده اطلاعات فلسفی می دهید و ظاهراً دیدگاه خوش بینانه ای نیز نسبت به فلسفه ندارید، بخصوص اینکه انتخاب چهره ذوقعلی و پرداختن بدان شکل، بیشتر با دیدگاه عامه مردم نسبت به فلسفه شباهت دارد، تا کسی که وادی پرنشیب و فراز فلسفه او را به حیرت انداخته باشد.

□ این پرسش، چندین پاسخ دارد. بگذارید اولین پاسخ را درباره داستان **فلسوفها** و نگاه طنزآمیزی که در این اثر نسبت به فلسفه داشتم بیان کنم. شما می دانید که ما با فلسفه برخورد های متفاوت داریم. برخورد جدی و عالمانه، برخورد طنزآمیز و برخوردی که در ساحت عرفان و شهود با فلسفه می شود. پیش از ما نیز بزرگان ارجمند عالم، چونان غزالی و بهایی و جامی و دیگران چنین برخوردهایی را با فلسفه داشته اند و نثر و شعر فارسی مشحون از این دیدگاه است؛ یکی از بهترین نمونه های این نگاه در این داستان مولانا-قرمشتی آمده است:

مقبری ای می خوانند از روی کتاب
ماء کُم غورا ز چشمه بنده آب
فلسفی منطقی مستهان
هم ز مکتب شد سوی خانه روان
تا آخر داستان که بهتر است به مثنوی مراجعه کنید... اما نگاهی که در آن داستان من به فلسفه داشتم به جهات درونی نگاهی تلخ، طنزآمیز و عامدانه بود.

اما اینکه گفتید نگاه آن داستان با نگاه عامه مردم به فلسفه شباهت دارد، حرفتان تا حدی درست است. اما پاسخش این است: وقتی بار کلی که اتفاقاً یکی از پرسنازهای نهایی داستان **فلسوفها** است در فلسفه نظری خود می گفت: اشیا فقط در ذهن من و شما که شناسای اشیایم وجود دارند. و فی المثل این نیز فقط لحظه ای به وجود می آید که کسی لمسش کند و اُبزه ها فقط در لحظه ادراک، واقعیت می یابند و هرگز پس و پیش از فاعل شناسا وجود ندارند. و به این ترتیب فقط به اصالت ذهن معتقد شد، چنین اندیشه ای را نه تنها عامه مردم نفهمیدند، بلکه به شهادت تاریخ فلسفه، حتی گروهی از فلاسفه معاصر وی نیز

نهمیدند و یا بد فهمیدند و او را به سختی انکار کردند. مقصودم این است که گاه فلسفه برای فیلسوفان نیز قابل درک نیست چه برسد به یک معلم ساده که عنکبوت وار فقط به تارهای ذهنیات خود چسبیده است و جز خانه سست بنیاد خود هیچ پایگاهی در عالم نمی شناسد و حتی در جهان عینیات، نه آسمان را می بیند و نه صحرا و نه خورشید و نه بهاران و نه رنگین کمان عشق را. باری، من جز آن نگاه، نگاه های شهودی، تحلیلی و جذبی دیگری نیز به فلسفه داشته ام که در سراسر آثارم مطرح است و شما خود بهتر از هر کس دیگری ارجمندی گونه گونی این نگاه ها را - به جهت آنکه اهل قلم و فن هستید - در می یابید، اما اینکه پرسیدید تا چه اندازه مفاهیم فلسفی را در رمانهایتان به کار می برید، پاسخم این است که هرچند، فلسفه، موسیقی، عرفان و سایر مباحث در کارهایم مطرح است اما اکیداً رمان نویسی را فدای مباحث نظری نمی کنم و بخصوص معتقدم و به نویسندگان جوان هشدار می دهم که به هنگام نوشتن، تخصص های خود را مطلقاً رها کنند و به فراموشی سپارند. یک داستان نویس قبل از هر چیز داستان نویس است و اگر بخواهد آثارش را مشحون از مباحث نظری کند، جبران ناپذیرترین لطمات را به هنر خود زده است. خلاصه بگویم که فلسفه در بعضی از رمانهای اندیشگی من، به همان مقدار جا اشغال می کند که فی المثل روان شناسی و یا مباحث راجع به جامعه، سیاست، عشق و غیره.

■ یکی از ویژگیهای آثار شما ارائه مطالب گونه گون و طرح مباحث و پیامهای اجتماعی و فلسفی است که گهگاه در داستان هضم و درونی نمی شوند. مثلاً گاه پیش می آید که یکی از شخصیتهای داستانی شما این مسائل را فریاد می زند و نیز گاه نویسنده، داستان را متوقف می کند و به تحلیل و تفسیر می نشیند. آیا فکر نمی کنید این نوع پیامها و اندیشه ها به داستان لطمه می زند و ذوق خواننده امروز این شیوه قدیمی را نمی پسندد؟

□ نه، من چنین اعتقادی ندارم! این شیوه اگر به قدمت جهان نیز باشد، من به آن اعتقاد دارم. معتقدم منتقدین کمتر از نویسندگان اهمیت حضور نویسنده در متن را یافته اند. اگر این شیوه ناموفق است پس چرا اتولستوی، داستایفسکی، رومن رولان، هوگو، استاندال و دیگران، داستانهایشان را متوقف می کنند و به تحلیل و تفسیر آن می نشینند؟ ظاهراً همانقدر که نویسنده از خود تعهد نشان می دهد، به همان اندازه هم دچار چنین بینش و شیوه ای می شود، به طوریکه شما در داستانهای پست مدرن، رمان روانشناختی نو، سوررئالیسم و فرمالیسم، که مسئله هنر برای هنر، و نه تعهد نویسنده در آن مطرح است، حضور نویسنده را در متن نمی بینید. باری، امروزه علی رغم تبلیغات دروغینی که می کنند، نوعی اقبال جهانی به شیوه های کلاسیک مشاهده می شود، که از حضور، شهادت و نظارت هنرمند

در عالم داستان خبر می دهد. آری، باید بر این معنا تأکید کنم و مصرانه بیفزایم که ما، در این سوی جهان باید دیدگاههای خود را بر دریافتهای عمیق جامعه شناسانه، موارث فرهنگی، حافظه جمعی و منطق ایمانی مردم خود مبتنی کنیم. بدین لحاظ، من به تجربه دریافته ام که اگر نویسنده گاه داستانش را متوقف کند و خود به گونه ای هنرمندانه در آن جاهای ایمانی که با روح و جان او پیوند دارد به نقد و نظر بنشیند، نه تنها با روح کلی و سلیقه هنری مردم ما منافاتی ندارد و آنان چنین موقف مسئولانه را به خوبی می فهمند و ارج می نهند، بلکه با سلیقه شان - به شرط آنکه در نهایت ظرافت و لطافت هنری بیان شده باشد - نیز همخوانی کامل دارد، زیرا هر جامعه ای ذوق و پذیرایی ویژه ای دارد که تئوری ویژه جوامع دیگر را بر نمی تابد. شما باید مردم کتابخوان این جامعه و به ویژه دانشجویان را که کم و بیش از غزالی، حافظ، مولانا، قرآن، نهج البلاغه، شریعتی و اندیشمندان معاصر دیگر تأثیر عمیق گرفته اند - فی المثل با مردم غرب و یا امریکای لاتین که امروزه عنصر غالب ادبی شان، خیال، اسطوره، رویارو داری، واقعیت گریزی و جادوهای سوررئال، صورتگرایی اندیشه و در یک کلمه سحرآمیزی ها و دروغهای هنرمندانه است فرق بگذارید؛ مردم جامعه ما - منظورم همه مردم است و نه فقط قشر داستان خوانان - با آثاری که با میانی اعتقادی شان ناموافق باشد، رابطه عمیق برقرار نمی کنند و اینگونه کتابها، نمی توانند کتابهای خلوت و انس و حضور خوانندگان و توده مردم ما باشند.

و نیز توضیحاً بیفزایم که بخشهایی گذرا و کوتاه از همین رمان اشراق، آنجا که شهاب به عنوان نویسنده ای درباره آثار مختلف و نقد این آثار مطالبی می گوید، بکلی مستند را به این آتشیه و سردرگمی می اندازد که گمان کند نویسنده، داستان را متوقف کرده، از خود همجبت می کند و در اثر حضور دارد، در حالی که نویسنده، چون داستان نویسنده ای را مطرح کرده است و نقطه نظرات او را بیان می کند می تواند محققانه چنین اظهار دارد که او همچنان که می توانست نقطه نظرات هر کس دیگری را در یک اثر بیان کند، نقطه نظرات یک نویسنده را نیز بیان کرده است.

ممکن است بگویید این تمهید زیرکانه ای است که فقط از یک نویسنده زیرک بر می آید، اما هرچه باشد باب حجت را بر حریف می بندد و ملزم و مجابش می کند.

■ با اینکه شما نمایشنامه نویس نیز هستید و از آنجا که در نمایشنامه، گفت و گو (دیالوگ) حرف اول را می زند، چرا در رمانهای شما گفت و گو چندان جایگاهی ندارد و کمتر اتفاق می افتد که از این عنصر داستانی استفاده کنید؟ شما در عوض، بیشتر به توصیف می پردازید، در صورتی که به عنوان یک نمایشنامه نویس خوب، باید به ارزش گفت و گو در اثر داستانی واقف باشید.

□ اتفاقاً در رمانهای من، گفت و گو جایگاهی بس ویژه دارد. یک بار دیگر به آثارم بازگشت کنید و مثلاً به همین اشراق نگاهی بیندازید؛ از همان آغاز جلد اول تا انتهای جلد سوم رمان، مشحون از گفت و گو است. همچنین، چنین چیزی در نغمه در زنجیر و نیز دره جذامیان به وفور وجود دارد. به قول معروف؛ گواه عاشق صادق در آستین باشد. نوشته های من موجودند و شما می توانید برای تصحیح نظر خود نگاه دیگری به آنها بیندازید. اما در نظر داشته باشید که رمان با نمایشنامه تفاوت کلی دارد. ستون فقرات تمامی بیان نمایشنامه گفت و گو است، اما توقع نداشته باشید که بخش اعظم رمان گفت و گو باشد. گفت و گو باید متناسب با داستان و پیشرفت منطقی آن بخشهایی از اثر را و نه بیشتر اشغال کند و اتفاقاً عقیده دارم یک نویسنده باید از پرداختن به گفت و گوی صرف اجتناب کند. زیرا گفت و گوی بیش از حد، موجب کسالت خوانندگان می شود و رمان را که باید اثری باشد سیال و شناور در همه مکانها، زمانها، خیالها و نهانگاههای روح و زرقاهای عواطف و سوداهای نهان انسان، محدود و مقید به قیدهای گفتگو و انحصارهای بیانی می کند. اجازه بدهید باز هم نمونه ای برایتان بیاورم؛ داستایفسکی رمان نویسی است که از گفت و گو به نسبت، زیاد استفاده می کند، اما این گفت و گوها زیاد نیستند و تقریباً منطقی اند. با این همه، تراکم گهگاه زیاد این گفت و گوها موجب شده است که منتقد پرمایه روس، ولادیمیر ناباکوف او را نه یک رمان نویس، بلکه یک نمایشنامه نویس بداند. البته نظر ناباکوف نظر منصفانه ای نیست، ولی می خواهم بگویم که گاه استفاده بیش از اندازه از یک عنصر داستانی، موجب پیدا شدن چنین دیدگاه های نادرست و نامربوطی می شود. در پیکره کلی ادبیات داستانی، توصیف طبیعت و سرشت بشری، تحلیل روان و اندیشه و بن مایه های خیال و نیز گفت و گو و غیره، باید متناسب و متعادل و همچون یک پیکر طبیعی باشد که همه اعضای آن با هم نسبیتی موزون دارند.

■ به نظر می رسد در آثار داستانی شما اندیشه ها و احساسات دینی و عرفانی نیز جایگاهی ویژه دارند؛ انگیزه نهایی شما از طرح این اندیشه ها و احساسات چیست؟

□ آثار من آمیزه ای است از همه این چیزها؛ عشق، عرفان، سیاست، ایمان، شهوات، اجتماعیات، احساسات دینی و نیز هواهای نفسانی و وسوسه های شیطانی. من تصویرگر جسم و روح آدمی و آمال و سوداهای اویم و معتقدم موجود بشری مشحون از همه این ویژگیها و سرشار از خوبی ها، بدی ها، زشتی ها و زیبایی هاست. اما شخصاً به نوعی ادبیات فلاح آمیز ایمانی و یا ادب متعالیه عشق می ورزم و می گویم این سخن را نیز در جهان معاصر طرح کنم که با ادب توحیدی می توان بر افق غیب، ملکوت رحمت و در نتیجه غفران پادشاه هستی،

پلی زد و صراط نجاتی برای خود ساخت.
■ شما در زمینه ادبیات دفاع مقدس نیز قلم زده اید و داستانهایی نوشته اید. ادبیات دفاع مقدس را چگونه می بینید و به نظر شما نویسندگان ما چگونه می توانند با این حادثه تاریخی و ارزشهای فرهنگی آن برخورد کنند؟

■ من به آنان که به جبهه های دفاع رفتند عشق می ورزم و برایشان احترامی عمیق و وافر قایلیم. اینان از جمندترین چهره های بخشایشگر میهن و چکیده ایمان و جوهره خلوص و معرفت اند. اما برای نوشتن درباره جنگ، فقط حضور در جبهه کافی نیست. باید اول نویسنده ای زبردست و قوی بود و بعد یافته های جنگ را منعکس کرد. اجازه بدهید نمونه ای ذکر کنم؛ من گاهی از خاطرات مکتوب رزمندگان عادی و عامی که در نهایت صداقت و صمیمیت و بی هیچ چاشنی ادب و آذین و آرایه های کلامی چیزهایی نوشته اند، به حیرت می افتم و تحت تأثیر قرار می گیرم؛ گاهی داستانهایی درباره جنگ می خوانم که هیچ ویژگی ممتازی ندارند و فقط ردپایی از نوعی ادب عاریتی در آنها به چشم می خورد. نتیجه می گیریم که داستان جنگ، به طور بالقوه، مصالح ارزشی فراوانی را در اختیار ما قرار داده است، اما نویسنده ای بزرگ باید باشد تا آن همه را به بهترین وجه به کار بندد و اثری ماندگار از اینها خلق کند.

■ در **رمان اشراق**، شهاب با اینکه تربیت شده نظام اجتماعی مدرن است، در سیر و سلوک خود از طریق تجربه های گوناگون امروزی که با مناسبات اجتماعی امروز سازگار است به نوعی اشراق دست می یابد؛ به ما بگویید که چگونه می توان بین مناسبات جامعه جدید، با عرفان قدیم ارتباط برقرار کرد؟ آیا شما به برقراری نوعی گشت و گو با گذشته فرهنگی این دیار معتقدید؟

■ پرسش خوبی کردید، اما پاسخ پرسش را هم خودتان دادید. بگذارید با جمله خودتان جوابتان را بدهم؛ بله، در **رمان اشراق**، شهاب با اینکه تربیت شده نظام اجتماعی مدرن است، در سیر و سلوک خود از طریق تجربه های گوناگون امروزی که با مناسبات اجتماعی امروز سازگار است به نوعی اشراق دست می یابد، اما این پرسش که چگونه می توان بین مناسبات جامعه جدید با عرفان قدیم ارتباط برقرار کرد؛ برای رسیدن به چنین هدفی، من چیزی حدود هزار و دویست صفحه داستان نوشته ام؛ چگونه می توان تجربه سالیان دراز نوشتن و سه جلد **رمان** را به عنوان دستورالعملی احتمالاً ناقص و نسخه پیچ شده لفظی، بیان کرد؟ اما از این معنا به اختصار نگذرم که با اتخاذ زبانی هنرمندانه و جدید، می توان با گذشته فرهنگی این دیار رابطه شایسته ای برقرار کرد؛ اما همه هنر و جادوی آفرینش در پیدا کردن آن عنصر غیرقابل انتقال کیمیایی و آن واسطه و مبدل اعجاز انگیز است، که نه از طریق رهنمود، بلکه از طریق تجربه های انفرادی و مشهود و دریافتهای شخصی می توان به آن رسید.

■ در **رمان اشراق**، زنان پله ترقی مردان هستند. آنها وارد داستان می شوند تا مردان از طریق آنها به بلوغ برسند و خود به سوی ناپدید می شوند. چنانکه در این **رمان**، آیدا، گیتی، شکوه و غزال همگی پله هایی هستند برای سکوی شهاب؛ آیا با این حساب، شما در آثارتان به نوعی مردسالاری نرسیده اید؟

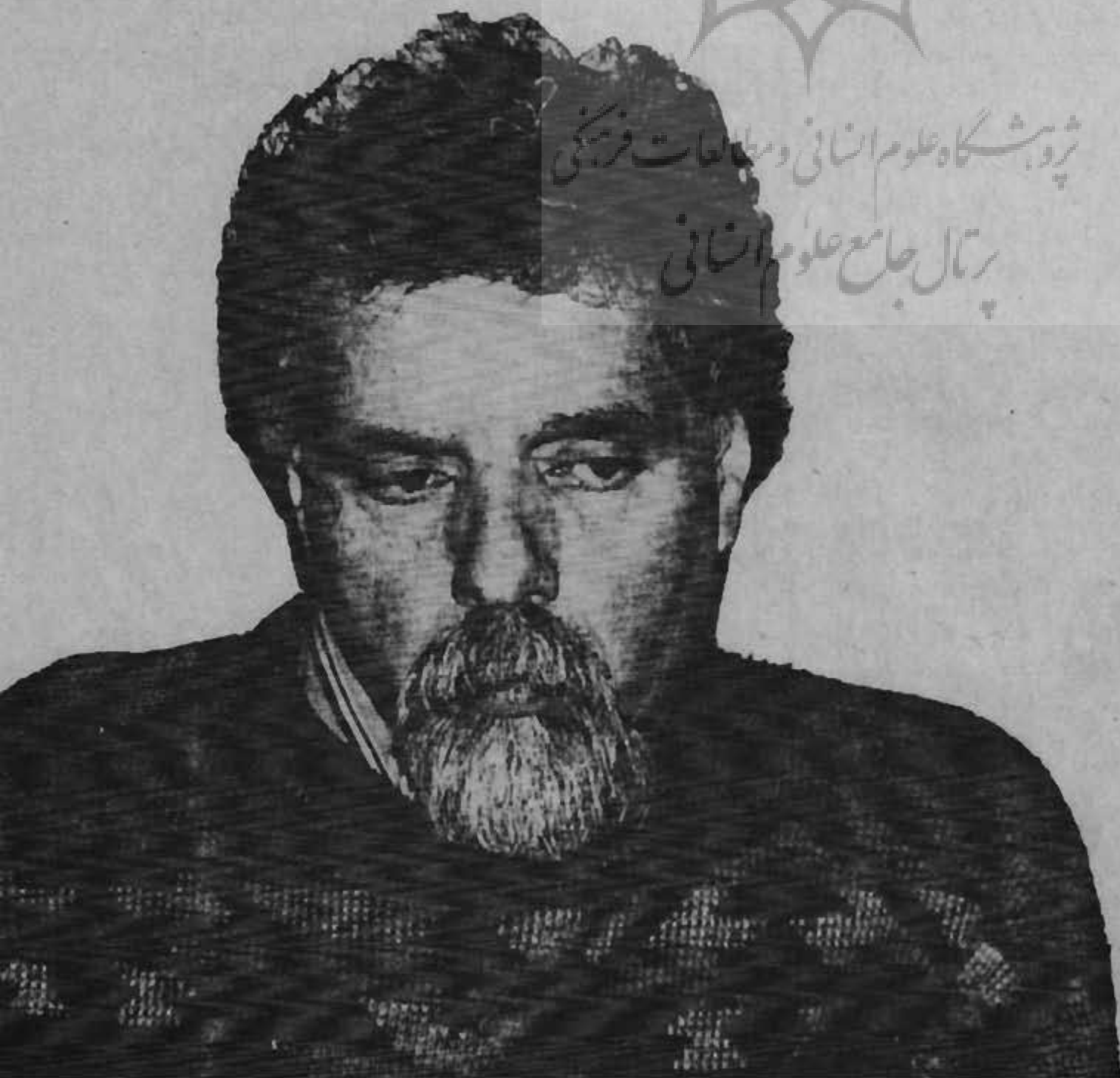
■ حساب این اثر را می توان از آثار دیگرم جدا کرد. برای نمونه، در **نغمه در زنجیر**، چنین نیست. در آنجا زنان پایه پای مردان می روند و در تمامی شئون مسئولیت و مناسبات اجتماعی، همدموش و همگام مردان و حتی پیشگام اند. همچنین در **دوره جذامیان**، یکی از شخصیتهای محوری داستانم - زنی مسیحی به نام کریستینا - که بزرگترین شخصیت داستانی این **رمان** است و در **جذامخانه «بابا باغی» تبریز**، به عشق هموعان و **جذامیان ایرانی** کمر خدمت بسته است، برتر و بالاتر از هر شخصیتی به آرماتهای خود وفادار است و به چنان اوجی از تعالی رسیده است که سایر شخصیتهای مرد از طریق او به تصعید و کمال نایل می آیند. اما از این موضوع نیز ناگفته نگذیریم که نه تنها در ادبیات ما، بلکه در ادبیات همه دنیا - مادام که مردان در جمیع جنبه های جسمانی و اقتصادی و طبیعت خود قدرت فائده بر زنان دارند، ادبیات مردسالاری است. بنیاد حقیقت را پنهان نکنیم و گرفتار سائتی مانند لیرم شاعرانه نشویم؛ وجه غالب واقعیت این است که زنان در تمامی جوامع جهان همیشه پل منویات مردان بوده اند. آیا ما در آن به جهت عواطف شان خود را

فدای فرزندان نمی کنند و زنان نیز به جهت همان عواطف، در اغلب جوامع، خود را به تمامی به دار عشق و ایشار خالصانه همسران خویش نمی نهند؟

این، طبیعت و فطرت متفاوت مرد و زن است و مردان در طول تاریخ به لحاظ قیومیت و سیادت خویش بر زنان، سالاری کرده اند. از این رو می توان گفت که ادبیات، فلسفه، علم، هنر، سیاست و اقتصاد همه جهان، در اغلب ادوار، به مردسالاری تمایل داشته است و اگر **رمان** نویسی ایرانی این وجه از حقیقت را بیان کرده، نه معضد به مردسالاری، که بازگوکننده واقعیات مردسالارانه جامعه خویش بوده است.

وانگهی، باتوجه به چنین آیه واقع بینانه و جامعه نگر قرآنی، که: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»، یعنی؛ «مردان بر زنان قیومیت، سالاری و سرپرستی دارند»، به من جواب دهید که چگونه غیر از مردسالاری را در این جامعه انتظار دارید؟ اما من فقط گهگاه تصویرگر راستین آن مردسالاری بوده ام.

■ موضوع بخصوصی که از قرن نوزدهم، تقریباً با ظهور رمانتیسیسم وارد مقوله هنر و ادبیات شد، مسئله هنر برای هنر بود و چنانکه می دانید، صاحبان این اندیشه، به کارکرد و وظیفه ای غیر از خود ادبیات و هنر عقیده نداشتند. همین نظریه به گونه ای تئوریزه شده و علمی در نهضت فرمالیسم شکل گرفت و اخیراً این مسئله در ایران نیز مطرح شده است و کسانی به آن دامن می زنند؛ جنابعالی فکر می کنید چرا بیش از اندازه



بر این مسئله تأکید می‌شود و اصولاً این نوع برداشت هنری تا چه حد با جامعه ما همخوانی دارد؟

۱۱ من بارها و در مقاطع گوناگون به صراحت نظرم را در این خصوص بیان کرده‌ام. مسئله هنر برای هنر، تبعاتی داشت که به ناتورالیسم و فرمالیسم که جریان سیال ذهن در بطن آن شکل گرفته است انجامید. ناتورالیسم تصویرگر انسان برونی است و انسان و کنش او را توصیف می‌کند. اما تمامی آن به گونه‌ای نادرست و تعمیم دهنده تصویرگر بهیمنیت اجباری انسان در تحت تأثیر وراثت و محیط است. اما در رمان جریان سیال ذهن، «انسان درونی» مطرح است و محور اساسی آن، وجود ذهنی و ساز و کار ذهن است. در اولی، پرسوناژ در جدال با محیط پیرامون خویش و در دومی - یعنی در سیال ذهن - انسان در جدال با درون خویش است و این چالش در ذهن پرسوناژ جریان دارد. بر این اساس، در رمان ناتورالیستی با مفهوم «رفتاری» سر و کار داریم و در رمان جریان سیال ذهن با مفهوم «روانکاوی». نیز باید دانست که به لحاظ ساخت و ساز و پیش فلسفی، در رمان ناتورالیستی با مفهوم ماتریالیستی وجود روبه‌رو هستیم، و در فرمالیسم با مفهوم اگزیستانسیالیسم؛ در حالی که چنین مسائلی عمیقاً با پیش قرآنی ما مغایرند. چه ما بر اساس مبانی تعلیمی خود، هر چند قبول داریم که «کل یعمل علی شاکلته»، یعنی هر آدمی بر اساس سرشت و طبیعت خود رفتار می‌کند، اما قدرت استیلا بر سرشت و ساختار جسمانی و ماده وجود خود را نیز دارد. چه؟ «الانسان علی نفسه بصیره»؛ آدمی بر اعمال روح خود آگاهی دارد و به انتخاب و آزادی دست به عمل می‌زند. همچنین از ویژگیهای بارز فرمالیسم، این است که علی‌رغم آثار منطقی، متداول و کلاسیک، اینجاست (در فرمالیسم) هیچ نظم و عقل و منطقی در لایه‌های گفتار حاکم نیست. برای نمونه، وقتی شما به گونه‌ای متعارف سخن می‌گویید و یا مطلبی می‌نویسید، پیش از ادای گفتار، می‌کوشید تا مراد و منظورتان را به زیور ترتیب زمان و منطق مستدل بیارید و کلمات، عبارات، معانی و حتی طریقه ادای آن معانی را از پیش بر پهنه ذهن خود بسنجید و هر آنچه را که با هنجارهای منطقی نمی‌خواند، بر زبان نیاورید. در صورتی که در رمان روانشناختی نو، و یا جریان سیال ذهن چنین نیست. یعنی هر چه را که می‌اندیشید و در اعماق ذهنیت‌تان به گونه‌ای خام، اولیه، ناسنجیده، پراکنده و حتی قبیحانه وجود دارد، بی هیچ ترتیب منطقی و قانون مندی و نیز بدون نظارت عقل و اخلاق و هنجارهای اجتماعی بر زبان می‌آورید و خود را به اظهار آن مجاز می‌دانید و هیچ محظوریت و ضابطه‌ای برایتان وجود ندارد. یعنی در این لایه‌های پیش از گفتار، چون هرگز نظم و عقل و منطق حاکم نیست نه به ترتیب زمانی احتیاج دارید، و نه بی نظم منطقی و نه پرهیز و خویشداری اخلاقی و غیره... به همین لحاظ،

قصه هر چه و هر چیز و هر جا را که خواستید، می‌توانید بدون کمترین تعلل و تردید بنویسید و بر ترسیم هر گونه تصویر قبیح و وقیح نیز - چون خود را از سانسور عقل و اخلاق و التزام میرا می‌دانید - آزادی می‌یابید.

امروزه دوستان فرمالیسم چنین سبکی را اشاعه می‌دهند و جریان سیال ذهن را محوری‌ترین سبک نگارش می‌دانند. اما باید از ایشان پرسید چگونه با اینگونه نوشته‌های بی منطق و پریشیده، می‌توان به مردم جامعه خود، که نیازمند التزام و عدالت و معرفت و اخلاق اند - جامعه‌ای که در کوران مسائل حیاتی خود، با صدها مشکل اقتصادی، اجتماعی و رفتاری سر و کار دارند - آموزشهای اصیل داد؟

بدینگونه است که رمان فرمالیستی، اغلب جز دو ویژگی اساسی و جوهری ویژگی دیگری ندارد؛ تصویرگر انسان بیمار و روان پریش و ناهنجار است و توصیفگر وجه پورنوگرافیک این انسان. باری، به مدافعان این سبک باید گفت که اگر شما در نظر داشته باشید به بازار بروید و در کیلو سبزی بخرید، با این روش سیال ذهن - که هیچ منطق گفتاری را بر نمی‌تابد - نمی‌توانید ما فی الضمیر خود را به فروشنده تفهیم کنید. پس چگونه با این سبک و نظر می‌توانید برای جامعه خود خوراک فکر و اندیشه فراهم آورید؟ همچنین به مبلغان و مدعیان این مکتب که در تأیید نظر خود مقاله‌ها و نقدها می‌نویسند، می‌توان گفت که چرا مقاله‌هایتان را به سبک جریان سیال ذهن نمی‌نویسید؟ شما که این سبک را محوری‌ترین سبک ادبی جدید می‌دانید، پس چرا در گفتار با مردم و تبلیغ نظر و سبک خود - با همان سبک رفتار نمی‌کنید و در القای نظر خویش از نظم، منطق، سنجیدگی اندیشه و هنجارهای عقلانی استفاده نمی‌برید؟ شما که یک صفحه مطلبتان را بدون ضابطه‌های خرد نمی‌نویسید، چگونه نویسنده‌ای را مجاز می‌بینید که بدون این ضابطه‌ها هزار صفحه را سیاه کند و به عنوان هنر، به خورد مردم بدهد؟ باری، من حتی یک مورد ندیده‌ام که اینان در اشاعه نظر خود و جریان سیال ذهن به گونه سیال ذهن بنویسند. آری، رمان فرمالیستی جز آنکه همچون فیلمی صورتگرا - و احتمالاً مطلوب دوستانان فیلمهای پورنو - برشهایی از انسان ناهنجار و صور قبیحه اندیشه او را تصویر

کند، عملاً توانایی‌های دیگری ندارد. باری، من بارها گفته‌ام که ما به جهت سلاقی، فرهنگ و زمینه‌های اندیشگی خود با غرب تفاوت داریم. واقعیت این است که امروزه غرب، در رمان روانشناختی نو (فرمالیسم و جریان سیال ذهن)، چهره‌آهریمنی و دوزخی آدمی را به گونه‌ای ماهرانه تصویر کرده است. با این تفاوت جوهری و عظیم که به تصویر چهره‌آهورایی انسان نه اعتقاد و امید دارد، و نه هرگز آن را تصویر خواهد کرد. نه از بطن سرشت و خلقت آدمی، مسئولیت الهی و مقام عظیم اخلاقی او را می‌فهمد، نه چهره‌برین او را که عدالتخواه و مسجود ملائک است می‌شناسد و نه بر پیروزی حتمی و رستگاری قطعی او بر پهنه زمین امید بسته است؛ آری، زمینه اساسی رمان ناتورالیستی، پست مدرنیسم، فرمالیسم و ناتورالیسم که تمامی شان التزام را نمی‌کنند و هنر را برای هنر می‌دانند، تصویر و تثبیت بهیمنیت ذات بشری است که در حال می‌زید و عدم نسبت داشتن آدمی با آسمان و قداست هستی، پوچی مطلق و در نتیجه بی اعتقادی به عدالت آن جهانی و رستخیز آسمانی است. فلسفه جدید غرب و به تبع آن، رمان فرمالیستی جز این سخن مکرر را ساز نمی‌کند که خدا مرده است و در نتیجه، پوچی و بیهودگی، همه هستی را فرا گرفته و اگر نجاتی وجود دارد در تجلی اومانیزم و ذات اگزیستانسیالیستی انسان نهفته است. اما آیا این باورها با معارف و اندیشه‌های ابدانی و حقانی ما منطبق اند؟

وانگهی، این داستانهای فرمالیستی، حتی جاذبه خواندن نیز ندارند و بزرگترین عیب مسلم‌شان که حتی از دید مبلغین و دوستان این داستان نیز مخفی نیست، این است که هرگز با مردم جامعه - مردم، از هر قشر و سلیقه و تفکر و فرهنگ و مسئولیت و ایمان - ارتباط برقرار نمی‌کنند و در ژرف‌ترین لایه‌های روح آدمی که دوستان قصه تلاش و عشق و مسئولیت و آبادانی و شناخت و عدالت و امید به رستگاری است کمترین رسوخی ندارد.

■ چنانکه می‌دانید، پس از انقلاب و بخصوص در سالهای نخستین آن، نیازی به یک تحوّل اساسی در حوزه ادبیات - متناسب با تحولات سیاسی و اجتماعی در فضای فرهنگی



ایران - حس می شد و از این رهگذر، نویسندگان جوانی پا به عرصه وجود گذاشتند که به نویسندگان نسل انقلاب مشهور شدند. بعضی معتقدند با شکل گیری این نسل در تاریخ ادبیات داستانی ایران، نوعی داستان نویسی اسلامی و مذهبی پایه گذاری شد. آیا شما به شکل گیری چنین جریانی معتقد هستید و نیز آیا خود را در شکل گیری آن سهم می دانید؟

بی شک انقلاب از حضور و ظهور نویسندگان نسل آن تفکیک شدنی نیست، و در اینکه با آن، نوعی داستان نویسی مذهبی پدیدار شده است، کمترین تردیدی نمی توان داشت. اما این را نیز نمی توان نادیده گرفت که بعضی از نویسندگان معتقد به مبانی ایمانی، به هر حال به فرمالیسم، سوررئالیسم، ناتورالیسم و مؤلفه هایی که یک فرهنگ متعهد، عدالتخواه و توحیدی نمی تواند به آن باور داشته باشد روی آورده اند. با این همه نوع اصیلی از داستان نویسی متحول را نیز در میان جوانان ایران جدیدمان شاهدیم که به تدریج به سوی کمال می گرایند. اینان نویسندگان راستین و ارزشمند کشورند که به هر حال تجلی غایی گوهر استعدادشان را در افق آینده مینهن شاهد خواهیم بود.

اما اینکه آیا من خود را در شکل گیری چنین جریانی سهم می بینم، دقیقاً نمی توانم به این پرسش پاسخ بدهم. این را که از آغاز و همراه با اولین آثارم، طرح چنین سخنی را در افکندم و ادب متعالیه را غایت قصوا و کمال ادبیات داستانی دیده ام، انکار نمی توانم کرد. اما اینکه این سخن تا چه حد موفق بود و یا نویسندگان ایران جدید - این تعبیر زیبای ایران جدید، از استاد فرهیخته و دانشمند معاصرمان عبدالعلی دستغیب است - تا چه حد بدین دعوت پاسخ دادند و یا از آثار و نوشته های من کم و بیش تأثیر و تأثری یافتند، این را نیز نمی دانم و قضاوتش را به آینده واگذار می کنم.

■ آیا قصد ندارید اندوخته نظری خود را برای استفاده نویسندگان جوان منتشر کنید؟

مطالبی پراکنده و احتمالاً قابل بحث و نقادی در این خصوص دارم که در صورت وقت و امکان فرصت بازنویسی و منتشر خواهم کرد. این مطالب خام فقط کلیدی هستند و پیش از آنکه فنون نویسندگی را بیاموزند به آموزشهای جوهری این فن و باورهای معرفتی این هنر می پردازند. شاید قابل بحث ترین مواضع این نظریات در اتخاذ نگاهی نوین به ادبیات و نگرشی وجودشناسانه از معنای انسان در رابطه با طرح و انتخابهای هنرمندانه او باشد.

■ و آخرین پرسش اینکه چه پیشنهادهایی برای همکاران و نویسندگان جوان دارید؟

من خود بیش از هر کس احتیاج به راهنمایی دارم. اما چون می پرسید، به ناگزیر می گویم؛ آنان بهتر است بیش از آنچه می نویسند، بخوانند و اغلب جز داستانهای خوب را نخوانند و آنگاه حتی جز به ندرت داستان هم نخوانند. از داستان کوتاه

به رمان پردازند، زیرا ظرافت داستان کوتاه محدود و نامؤثر است و اگر استعداد خود را به داستان کوتاه نویسی محدود کنند دیری نمی گذرد که دیگر قلمشان تمکین رمان را نخواهد کرد.

هرگز هیچ اثری را با یک بار نوشتن به چاپ نرسانند و به محصول تفکر خود نجسند و اگر اثری را ناقص دیدند آن را پاره کنند و دوباره بنویسند و زائده های ملال آور داستانهای خود را همچون هرمن کنندگان ناکستان - به امید محصول بیشتر، بزنند و به دور بیندازند و مطمئن باشند که با این روش بروبار بیشتر و خوشه های سنگین تر و شیرین تر معانی را به دست خواهند آورد. باری، یا ادب کهن میهن خویش و معارف گونه گونه آن آشنایی حاصل کنند و حتماً نظرات نویسندگان اندیشه های ارزشی و همعصران خود را بشناسند.

بخصوص، علی رغم این جنجال بیهوده ای که به راه انداخته اند، داستان روزمرگی ها را که هیچ امتیازی از روزمرگی های عام ندارد برای مردم ننویسند. به داستان اندیشگی، داستانی که در زرفا و افق آن معرفت زندگی، حکمت و بینش و ایمانی نهفته است، دل ببندند و بدانند که هنر فقط تقلید از طبیعت و روزمرگی های آن نمی تواند بود. چه در آن صورت، هنر جز فریب و بیازی و دروغ چیز دیگری نخواهد بود، زیرا نمی توان از خود پرسید که آدمیانی که با این واقعیات بی ارزش و روزمرگی ها به گونه های تکراری روبه رویند، چه نیازی به نمونه های ساختگی آنها دارند؟ و به ویژه، ما حاصل سخن نغز افلاطون را که گفته است؛ هنر اصیل، تقلید از ماوراء محسوس و طبیعت و در جستجوی ذوات لایتغیر پرین و نمونه های جاودانی است به یاد داشته باشند و آخرین و اساسی ترین سخن آنکه جامعه خود و نیازهای آن را بشناسند. ذهنیات و باورهای مردم خویش را - اعم از کارمند و کارگر و دانشجو و کشاورز و بچانه دار و عالم اندیشمند و روحانی و لشگری و بازیگر - و وجه قالب این تفکرات و اعتقادات را که در بن جان آنان ریشه دوانده است بشناسند و اغلب، نوشتن اثری را مدنظر داشته باشند که واجد ظلال گوناگون باشد یعنی احساس مردم عامی، اما عقول و تفکر اندیشمندان جامعه شان را مورد توجه قرار دهند و پیوسته به سوابق تاریخی، فرهنگی و معرفتی جامعه خویش و وجوه تأثیری بی که آن جامعه از چهره های فرهیخته فرهنگی خویش دریافته، توجه عمیق و دقیق کنند. □

مؤخره:

نظر به اینکه بخش اول گفت و گو، که بیشتر در حوزه مسائل فردی و خانوادگی آقای میثاق امیرفجر بود، در شماره قبل مجله به چاپ رسید، برای آن دسته از خوانندگان مجله که موفق به خواندن قسمت اول آن نشدند، نگاهی گذرا به زندگی و احوال و آثارم. الف. فجر می اندازیم: میثاق امیرفجر (م. الف. فجر) در سال ۱۳۲۸ در محل پانچهار تهران و در خانواده ای

مذهبی که پدرش مردی اهل باطن، عرفان و تقوا و ولایت بود به دنیا آمد. در دوران پر راز و رمز کودکی، خود را از سرچشمه پرمهر و دانش پدر و از زیباییهای حیات معنوی خانواده سیراب کرد. او در طول سالیان حرکت در مسیر رشد طبیعی خود، به محکم کردن اندیشه دینی و غرس کردن ریشه های فکری خود همت گماشت و بدین ترتیب با پشتوانه ای محکم پا به عرصه اجتماع گذاشت. او پس از گذراندن تحصیلات اولیه و اخذ لیسانس ادبیات انگلیسی و فوق لیسانس فلسفه هم اکنون مشغول تحصیل در رشته دکترای فلسفه است.

بیست و پنج سال تحصیل در زمینه موسیقی در محضر استادانی چون علی اکبر خان شهنازی، هجرت های گوناگون به بیروت، سوریه، اردن و انگلستان و ... سالهای غور و مطالعه در زمینه های گوناگون، سالهای پر بار و برکت تهذیب نفسی، تجربه وسیع از نشیب و فراز زندگی، ذهنی خلاق و خستگی ناپذیر، از او شخصیتی والا و هوشمند ساخته است. فجر، نویسنده ای است محبوب و بسیار دوست داشتنی؛ در غایت تواضع و فروتنی خاص اندیشمندان و اهل تفکر. به قولی وی این نسل دهه های ۵۰ و ۶۰ تعلق دارد، از آن دوره پرالتهایی است که رویدادهای توفانی و عظیمی، جامعه ظاهر آرام و راکد را به تکان در آورد. امیر فجر از دل این توفان جوشیده برآمده و گوش جان به مزامیر عرفان و عاشقانه سپرده است. از عرصه ای برآمده که موج مبارزه در آن می توفید و صحنه جانبازی عاشقان بود. □

فجر، چنانکه از آثارش پیداست، نویسنده ای است اندیشمند و والنگر و در زرفنای ضمیرش همواره شراره ای از عشق، راستی، عرفان، ارزشهای اخلاقی و متعالی زیانه می کشد و این مضامین، مانند خونی زنده و حیاتبخش در سراسر نوشته های وی جریان دارد جریانی گره خورده با واقعیت، نه تصنعی و ساختگی.

نغمه در زنجیر، دره جذامیان، ورقاه، فجر اسلام، انسان میوه نخل، کمندی شیطانی، انجیر و زیتون، ققنوس، فیلسوفها، شاعر افلاکی امیرکبیر، مضحکه ضحاک، دو قدم ناقاب، هر روزه سقراط و رمان سه جلدی اشراق از آثار چاپ شده، و رؤیای سوخته، پیامبران برای که سخن می گویند، تفاوت دو فلسفه مشاء و اشراق، ترجمه و تحشبه ده جلدی کشف الاسرار از آثار زیر چاپ ایشان است. هویت هنر نگارگری (میناتور ایرانی) و ادامه پنج جلدی فجر اسلام (زندگی پیامبر اسلام ص) از جمله آثاری است که به زودی از وی منتشر خواهد شد. ان شاء ... در شماره آینده، سالشمار زندگی و شرح کامل آثار وی، شامل کتابشناسی - مقاله شناسی و مصاحبه ها خواهد آمد. در اینجا از استاد ارجمند آقای محمدرضا سرشار و سرکار محترم خانم بلقیس سلیمانی که یار اساسی این گفت و گو بردوش ایشان بوده، قدردانی می شود. □